

بنام خداوند یکتا

ستایش بیننده پاینده ئی را سزاست که بشبندی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و بستاره‌های دانائی بیاراست * و مردمان را بیارگاه بلند بینش و دانش راه داد * و این شب‌نم که نخستین گفتار کردگار است گاهی بآب زنده‌گانی نامیده میشود چه که مرده‌گان بیابان نادانی را زنده نماید * و هنگامی بروشنائی نخستین * و این روشنی که از آفتاب دانش هویدا گشت چون بتابید جنبش نخستین نمودار و آشکار شد و این نمودارها از بخشش دانای یکتا بوده * اوست داننده و بخشنده و اوست پاک و پاکیزه از هر گفته و شنیده * بینائی و دانائی گفتار و کردار را دست از دامن شناسائی او کوتاه * هستی و آنچه از او هویدا این گفتار را گواه * پس دانسته شد نخستین بخشش کردگار گفتار است و پاینده و پذیرنده او خرد * اوست دانای نخستین در دبستان جهان * و اوست نمودار یزدان * آنچه هویدا از پرتو بینائی اوست * و هر چه آشکار نمودار دانائی او * همه نامها نام او و آغاز و انجام کارها باو * نامه شما در زندان باین زندانی روزگار رسید

خوشی آورد و بر دوستی افزود و یاد روزگار پیشین را تازه نمود * سپاس
دارای جهان را کہ دیدار را در خاک تازی روزی نمود * دیدیم و گفتیم و
شنیدیم * امید چنان است کہ آن دیدار را فراموشی از پی در نیاید * و
گردش روزگار یاد او را از دل نبرد * و از آنچه کشته شد گیاه دوستی بروید
* و در انجمن روزگار سبز و خرم و پاینده بماند * اینکہ از نامہای آسمانی
پرسش رفتہ بود رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را میبند و
بدانائی درمان میکند * هر روز را رازی است * و هر سر را آوازی * درد
امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر * امروز را نگران باشید و سخن از
امروز رانید * دیدہ میشود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر بستر
ناکامی انداختہ * مردمانیکہ از بادہ خود بینی سر مست شدہاند پزشک
دانا را از او باز داشتهاند * اینست کہ خود و ہمہ مردمان را گرفتار نمودہاند
* نہ درد میدانند نہ درمان میشناسند * راست را کثر انگاشتهاند * و دوست
را دشمن شمردهاند * بشنوید آواز این زندانی را * بایستید و بگوئید شاید
آنانکہ در خوابند بیدار شوند * بگو ای مردہ گان * دست بخشش یزدانی
آب زندہ گانی میدہد بشتابید و بنوشید * هر کہ امروز زندہ شد هر گز نمیرد
* و هر کہ امروز مرد هرگز زندگی نیابد * درباره زبان نوشته بودید تازی و

پارسی ہر دو نیکو است چہ کہ آنچه از زبان خواستہ اند پی بردن بگفتار گویندہ است و این از ہر دو می آید * و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و ہویدا است ہر چہ این زبان را ستایش نمائید سزاوار است * ای دوست چون گفتار نخستین در روز پسین بمیان آمد گروہی از مردمان آسمانی آواز آشنا شنیدند و بآن گرویدند * و گروہی چون کردار برخی را با گفتار یکی ندیدند از پرتو آفتاب دانائی دور ماندند * بگو ای پسران خاک * یزدان پاک میفرماید آنچه در این روز پیروز شما را از آلائش پاک نماید و بآسایش رساند همان راہ راہ من است * پاکی از آلائش پاکی از چیزہائی است کہ زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاھد * و آن پسندیدن گفتار و کردار خود است اگر چہ نیک باشد * و آسایش هنگامی دست دھد کہ ہر کس خود را نیک خواہ ہمہ روی زمین نماید آنکہ او آگاہ این گفتار را گواہ کہ اگر ہمہ مردمان زمین بگفتہ آسمانی پی میبردند ہر گز از دریای بخشش یزدانی بی بھرہ نمی ماندند * آسمان راستی را روشن تر از این ستارہ نبودہ و نیست * نخستین گفتار دانا آنکہ * ای پسران خاک از تاریکی بیگانگی بروشنی خورشید یگانگی روی نمائید اینست آنچه کہ مردمان جہان را بیشتر از ہمہ چیزہا بکار آید * ایدوست درخت گفتار را

خوشتتر از این برگی نہ * و دریای آگاهی را دلکش تر از این گوهر نبوده
و نخواهد بود * ای پسران دانش چشم سر را پلک بآن نازکی از جهان و
انچه در اوست بی بهره نماید دیگر پرده آز اگر بر چشم دل فرود آید چه
خواهد نمود * بگو ای مردمان * تاریکی آز و رشک روشنائی جان را
پوشاند چنانکہ ابر روشنائی آفتاب را * اگر کسی بگوش هوش این گفتار را
بشنود پر آزادی بر آرد و بآسانی در آسمان دانائی پرواز نماید * چون جهان
را تاریکی فرا گرفت دریای بخشش بجوش آمد و روشنائی هویدا گشت تا
کردارها دیدہ شود * و این همان روشنی است کہ در نامہهای آسمانی بآن
مژدہ دادہ شد * اگر کردگار بخواہد دلہای مردمان روزگار را بگفتار نیک
پاک و پاکیزہ کند * و خورشید یگانگی بر جانها بتابد و جهان را تازہ نماید
* ای مردمان گفتار را کردار باید چه کہ گواہ راستی گفتار کردار است و
آن بی این تشنگان را سیراب ننماید و کوران را درہای بینائی نگشاید *
دانای آسمانی میفرماید * گفتار درشت بجای شمشیر دیدہ میشود و نرم آن
بجای شیر * کودکان جهان از این بدانائی رسند و برتری جویند * زبان خرد
میگوید ہر کہ دارای من نباشد دارای هیچ نہ * از ہر چه ہست بگذرید و
مرا بیابید منم آفتاب بینش و دریای دانش * پژمردہ گان را تازہ نمایم و مردہ

گان را زنده کنم منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاه باز دست بی نیاز که پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم * دوست یکتا میفرماید راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه دانائی جوشیده از او بیاشامید * بگو ای دوستان سرا پرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را نبینید * همه بار یکدارید و برگ یکشاخسار * براستی میگویم * هر آنچه از نادانی بکاهد و بر دانائی بیفزاید او پسندیده آفریننده بوده وهست * بگو ای مردمان در سایه داد و راستی راه روید و در سرا پرده یکتائی در آئید * بگو ای دارای چشم * گذشته آینه آینده است ببینید و آگاه شوید شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید * امروز بهترین میوه درخت دانائی چیزی است که مردمان را بکار آید و نگاهداری نماید * بگو زبان گواه راستی من است او را بدروغ میالائید و جان گنجینه راز من است او را بدست از مسپارید * امید چنان است که در این بامداد که جهان از روشنیهای خورشید دانش روشن است بخواست دوست پی بریم و از دریای شناسائی بیاشامیم * ایدوست چون گوش کم یاب است چندی است که خامه در کاشانه خود خاموش مانده کار بجائی رسیده که خاموشی از گفتار پیشی گرفته و پسندیده تر آمده * بگو ای مردمان سخن باندازه گفته میشود

تا نو رسیده گان بمانند و نو رستگان برسند * شیر باندازه باید داد تا کودکان
جهان بجهان بزرگی در آیند و در بارگاه یگانگی جای گزینند * ایدوست
زمین پاک دیدیم تخم دانش کشتیم دیگر تا پرتو آفتاب چه نماید بسوزاند یا
برویاند * بگو امروز پیروزی دانای یکتا آفتاب دانائی از پس پرده جان بر
آمد و همه پرندگان بیابان از باده دانش مستند و بیاد دوست خورسند *
نیکو است کسی که بیاید و بیابد *

أی ربّ استغفرک بلسانی و قلبی و نفسی و فؤادی و روحی و
جسدی و جسمی و عظمی و دمی و جلدی و إنّک أنت التّواب الرّحیم *
و استغفرک یا إلهی باستغفار الذی به تهبّ روائح الغفران علی أهل العصیان
و به تُلِیسُ المذنبین من رداء عفوک الجمیل * و استغفرک یا سلطانی
باستغفار الذی به یظهر سلطان عفوک و عنایتک و به یستشرق شمس الجود
و الإفضال علی هیکل المذنبین * و استغفرک یا غافری و موجدی باستغفار
الذی به یُسرعنّ الخاطئون إلی شطر عفوک و إحسانک و یقومنّ المریدون
لدى باب رحمتک الرّحمن الرّحیم * و استغفرک یا سیّدی باستغفار الذی
جَعَلْتَهُ ناراً لِتُحْرِقَ کُلَّ الدُّنُوبِ و العصیان عن کلّ تائب راجع نادم باکی

سليم* و به يَطْهَرُ أجساد الممكنات عن كدورات الذنوب و الآثام و عن كل
ما يكرهه نفسك العزيز العليم*